

میخائیل لرمانتف

بقلم عزة الله شادان

بسیاری از نواخ جهان در زندگی خویش پیوسته با ناملابمات و سختیها مواجه می شوند، اینان بیاری عوش سرشار خویش بر معايب اجتماعي آكهي یافته و در تصایف خویش بذکر آنها میپردازند ولی جهانیان بانار ایشان بتحقیر و عداوت می نگرند و زحمات ایشانرا بیچیزی نمی گیرند. این مردان بزرگ در کشاکش ابام چنان از پای در می آیند و



میخائیل لرمانتف

چهل ابناء نوع چنانشان آزرده می سازد و هیاهوی جهل و نادانی چنان بر کردار آنان برپای میشود که نجات شیرین و فرشته آسای ایشان بگوش جهانیان نمی تواند رسید و چون آوای گمشدهای که در میان طوفان دریا باهای دور دست باسنته، بلند شود در میان غرشهای طوفان نادانی محو و نابود میشود. یکی از این نواخ که در عنقوان جوانی ناکم و حسرت زده رخت از جهان بر بست، میخائیل یورسوچ لرمانتف، شاعر خوش قریحه و بزرگ روسی است که بعد از یوشکین در درجه اول شمرای روسیه است.

لرمانتف در سوم ماه اکتبر ۱۸۱۴ م.

در مسکو یا بصره وجود نهاد این شاعر از اخفاد خاندان قدیم شونلندی بشمار میرود و یکی از اجداد وی بقصد روسیه عزیمت نموده در آن کشور داخل خدمت ارتش شد.

با وجود اصالت و نجات زوادی دودمان لرمانتف در کشور روسیه تقریباً اهمیت و نفوذی نداشت ولی مادر شاعر از یک خانواده مهم اشرافی بوده است پدر و مادر لرمانتف

پس از تولد او باملاک مادرش عزیمت کردند و در ده « تار خان » شهر « یزنا » رحل اقامت افکندند در این ده مادر شاعر در چنگال بیرحم مرض سل در حالیکه بکدنیا آرزو در دل داشت وفات یافت و شاعر را در سه سالگی از وجود خویش محروم ساخت . جدۀ شاعر پس از آنکه نوز دینۀ خود را از دست داد تمام عشقتن را معطوف نوۀ خود نمود و با داماد خویش آشکارا مخالفت و ضدیت کرد . پدر شاعر حتی هنگام حیات زانش تحمل این ناملایمات و ناخوشیهای خانوادگی را نیاورده باملاک خویش رهسپار شد و اما جدۀ لرامانف بهیچ روی استرداد نوۀ خود حاضر نبود و میگفت که پدر بانمول محنصر خود چنانکه شاید از عهدۀ تربیت فرزند بر نمیآید .

پدر لرامانف نخست بدین امر تن داد و الحقی جدۀ در تربیت نوۀ محبوب خود از هیچگونه مخارج دریغ نداشت و شاعر از بدو طفولیت تحت مراقبت و تعالیم معلمین آلمانی و فرانسوی بزرگ شد و با دوازده ای در این دوزبان تواناکشت که مد ها اولین احساسات جوانی خود را در قالب اشعار این دو زبان سروده است . لرامانف طفولیت خود را در یکی از نصابی خود خوب نشان داده است . ناقول تذکره نویسان لرامانف در عهد صبارت کودکی ضعیف بود و روزی نمی شد که کسالت مختصری عارض تن رنجور وی نگردد . مادر بزرگ شاعر را بی اندازه دوست میداشت و با کمال خرسندی و نهایت مسرت در فرو نشاندن امیال و حتی هوسهای طفلانۀ نوۀ عزیز خویش سعی وافق بجامیآورد . این نوع تربیت البته در حصول طفل تأثیر خوبی نداشت زیرا چه خوردن مرکز توجه عموم پنداشته خود سر و مغرور و منفردن بار آمد و بعد ها پس از رسیدن بحد بلوغ این اخلاق او در جامعه انعکاس بدی نمود و لرامانف را شخص مغرور و یر نخوت معرفی کرد . از طرف دیگر کسالت دائمی که بک آن وجود شاعر را راحت نمی گذاشت و انفراد اجباری و نداشتن خواهر و برادر باعث شدند که لرامانف زود تر از حد معمول بفکر و تخیل پردارد و هنوز هشت بهادر کاستان عمرش نگذشته و دگر جوانی عالم پیدایش عالم و حقیقت وجود و چگونگی اسرار طبیعت و قدرت الهی گشت در سال ۱۸۲۵ م . جدۀ شاعر نوۀ خود بقصد پایتخت و استعاده از آبهای معدنی قفقاز مسافرت کرد ، سر زمین قفقاز با گوههای مرتفع و طراوت و سفا و مناظر عجیب خود در وجود طفل یازده ساله تأثیر عظیم بخشید . این تأثیر سبب آن شد که شاعر نسبت به طبیعت عشقی غریب پیدا کند و ناآخرین دم حیات کوتاه خویش آن عشق را از دست ندهد . بعد ها هنگام سرودن نغمات شاعرانه و تالیف آثار جاویدان خود لرامانف میدان عملیات قهرمانان خود را در قفقاز انتخاب می کرد زیرا که تخیل خارق العاده وی با عظمت طبیعت قفقاز مطابقت می نمود . در سال ۱۸۲۷ م . جدۀ شاعر نوۀ خود را برای ادامه تحصیلات بمسکو روانه کرد و در آنجا برای او معلمین و استادان زبردست استخدام نمود . در این بین شاعر زبان انگلیسی را بخوبی آموخت و لاردابرن را از روی آثارش نیکو شناخت و پیکار در تحت نفوذ و تأثیر فکر او در آمد و کاملاً شیفته و دلپاخته افکار بلنبر

این شاعر روشن فکر گردید. طولی نکشید که لرماتف برای تکمیل معلومات خویش یانسیون علوم و ادبیات عالیة مسکو داخل شد و این همان یانسیون است که قبل از او ستارگان آسمان ادب مانند «ژوکوسکی» (بیشکارالکساندر دوم در موقع ولیعهدی او اولین قهرمان و مشوق پوشکین، شاعر درجه دوم، بزرگترین مترجم شعرای آلمان و انگلیس) «کریابدوف» (شاعر شهیر و سیاستمدار معروف روسیه - اولین سفیر کشور روسیه در دربار شاهنشاهی ایران) تربیت کرده بود. در یانسیون عادت برین بود که دانشجویان نژاد اولیاء مدرسه بتالیف و ترجمه ترغیب و تشویق می شدند و دین وسیله در درجه محصلین عشق ادبیات ایجاد می گشت. بر اثر اینگونه عملیات دانشجویان جشن های ادبی می گرفتند و حتی بچاپ کردن و نشر مجله ادبی مبادرت می ورزیدند. کلیة امور ادبی دانشجویان تحت مراقبت مستقیم «مرزلاکوف» استاد زبان و ادبیات روسی انجام می یافت و علاوه بر این استاد نامبرده به لرماتف دروس خصوصی میداد. لرماتف در ضمن انجام کارهای ادبی یانسیون ذوق سرشار شاعری در خود احساس کرد و ابتدا منتخب بهترین اشعار شعرای ساف و معاصر خود را در بک دفتر تدوین کرد مانند «امیر قفقاز» و «برادران راهزن» تألیف پوشکین و سپس بازمایش طبع خویش پرداخت و اولین اشعار جوانی خود را برشته نظم کشید. علاوه بر نفوذ پوشکین در یانسیون از میان شعرای کشورهای بیگانه شیلر و بارن نیز نفوذ فوق العاده داشته اند. از همین موقع شخصیت مستقل و مغرور و آزادی طلب بارن در نظر شاعر مجسم گشت و تیب (با پروسم) با عطش آزاد خواهی و حس نفوق خود نسبت بدیگران و نفرت از ابناء عصر و از طرفی تضاد حالات درونی کمال مطلوب لرماتف گردید. کلیة اشعار وی را که در این عهد سروده شد رده حزنی و گاهی ناپیدی فرودوشانده است. در آثار جوانی خود لرماتف از مصائب خود شکایت میکند و از ناامیدیهای حیات و بیوفائی جهانیان کله می نماید و بیوسته از بیمقاری عالم و فتنای آدمیان سخن میراند. البته اینگونه عقاید شاعر جوان خالی از تاثیر عوامل خارجی نیز نبود و اهم آنها مسئله ای حیاتی یعنی کشمکش بود که بین جبهه ویدر شاعر افغانی افتاد و شاعر بنا بر شرطیکه کرده بود بجزرد رسیدن فرزند سن ۱۶ سالگی او را از آذربایجان مطالبه نمود و عقیده داشت که فرزند خود را برای ادامه تحصیلات و بسط معارف بیک از دانشگاههای آلمان اعزام نماید.

ولی جده نفیض عهد کرد و باسترداد نوه محبوب خود حاضر نشد در این حال لرماتف گرفتار وضعیت سختی شده از یکطرف قادر نبود دست از پدر بکشد و از جانب دیگر وجدان وی راضی نمی شد که بجله و ولینعمت خویش بیوفائی نماید و دل از وی بشوید. ورنج و عذاب او مخصوصاً از این جهت رو بفرزندی میرفت که طرفین در تصاحب وی از خود ادعای میخواستند و او نمیدانست بکدامیک جواب مثبت دهد ولی جده شاعر از هیچگونه اقدامات حتی از افتراء فرزند نزد پدر و بالعکس خود داری نکرد و بدینوسیله فتح و پیروزی نصیب وی گشت. پدر لرماتف پادشاهی باسی و ناامیدی مسکو را ترک گفت و پس

چندی از درد فراق فرزند عزیز و در دوری وی سخت مریض گشت و در بستر بیماری افتاد و در فراق فرزند جهان را بدرد گشت. این جدائی پدر از فرزند که بدست قضا و قدر صورت گرفت شاعر جوان را فوق العاده پریشان و مضطرب ساخت و تقصیر و گناه این جدائی را بر گردن خود مینهاد و می گشت عشق من نسبت بپدر ناگزیر چندان محکم و استوار نبود و اگر نه بدین حالت خانمه نمی یافت و در یکجا میگوید: «پدر و فرزند برابخت از این سر بکوتر و شومتر نتوان یافت که از هم دور باشند و در جدائی بمیرند!» لرامانتف کلبه اختلافات خانوادگی خود را در درام «مردم و هوسهای ایشان» برشته تحریر در آورده است. در این درام او جدم خود را در صورت پیرزنی مجذول و مزور نشان می دهد و آن پیر زن را علت جدائی پدر و فرزند معرفی میکند. اساسا لرامانتف مواضع تصانیف خود را از حیات شخصی خود انتخاب میکرد و اگر ما کلیه آثار او را بخوانیم در حقیقت يك شرح حال کامل از شاعر عالی مقام خواهیم داشت. لرامانتف بر خلاف اغلب شعراء که در تملق و مبالغه جلوه کرده اند در بیان حقایق و اصول اساس مطالب یعنی حقیقت آنها با نهایت وضوح صحبت کرده است و بعلاوه به بیان حالات درونی و احساسات بلند و افکار و حتی تخیلات جزئی حیات خود در تالیفات خویش میل مفرطی نشان می دهد. در سنه ۱۸۳۵ م. لرامانتف در دانشکده ادبیات داخل رشته ادبیات روسی شد. در این موقع بین دانشجویان انجمنهای فلسفه و ادب و خطابه ای موجود بود ولی لرامانتف هیچ چیزه راضی نبود که در امور آنها شرکت نماید و اساسا از رفقای همدرس خود گریزان بوده مگر شبها که در مجالس بزرگ با فرزندان آنان و اشراف کاهی مصاحبت و مجالست مینمود. دوره دانشکده ادبیات در وجود حساس لرامانتف تاثیر عظیم بخشید باین معنی که شاعر جوان حتی القدر در اوقات خود را بخواندن آثار منقدهین و متأخرین و محصورا معاصرین ملیل القدر بصرف میداشت و با بول کیسه پر فریب جده خویش اتصالا از فرانکستان آتیب گوناگون وارد میکرد و بدینوسیله افق نظر لرامانتف وسیع و پرمایه گشت. هنوز دانشجوی رشته ادبیات زبان روسی بود که چندین تصنیف مهم خود را برشته نظم شید چون: (جبرائیل - اسماعیل - بیک - آدم عجبیب) در تصنیف آخر لرامانتف اوضاع خانوادگی و اختلافات فامیلی خود را بمعرض نمایش گذاشته است. لرامانتف پیش از دو سال در دانشگاه مسکو تحصیل نکرد و پس از افضاء دو سال بمناسبت مجادله و مخالفت با یکی از استادان مجبور بترك دانشکده گشت ولی چون تحصیل میل مفرطی داشت برای تعقیب آن به پترزبورگ رفت تا تحصیلات خود را ادامه دهد و همان رشته ادبیات را تعقیب کند ولی متاسفانه در دوره دانشگاه مذکور یکسال افزوده بودند و چون لرامانتف میل داشت زودتر داخل اجتماع شود و از تربیت جده خلاص یابد لذا از تحصیل منصرف شد و دانشکده افسری داخل گردید دانشکده از هر جهت در نوسه و تربیت استعداد و قریحه شاعری لرامانتف مضر واقع شد زیرا رفقای وی که جوانان عیاش و خوش گذران بودند با ادبیات که در آن عهد نازه قوامی گرفته بود بچشم تمسخر و تحقیر مینگریستند و هنر حقیقی

را در مستی و رقص و گردش و سوانح عشقی می‌پنداشتند. البته شاعر جوان نیز چون فطرتاً متکبر و مغرور بود میل نداشت که از قافله رفقا دور بیفتد لذا با حرارت تمام جوانی خویش برخلاف آمال درونی خود در مجالس عیش و رقص همگان اوقات گرانمای خود را بهت تلف میکرد. بعد ها لرمانتف زمانیکه بهمر گذشته خود می نگریست دو سال دانشکده را با تاسف و تحسر یاد میکرد و می گفت که آندو سال از سالهای «وحشتناک» حیات من بودند.

در سال ۱۸۸۳ م. لرمانتف دوره دانشکده افسری را با تمام رساید و در این سنه که بیست سال بیش نداشت بدرجه ستوان دومی مفتخر گشت و از این تاریخ زندگی مستقل وی شروع گردید در آغاز حیات مستقل خود لرمانتف بازمجالس رفقای خود را با حضور خویش زینت می داد و ایشان نیز از صحبت ادیب خود که در مجاورت معمولی نیز با منتهای فصاحت و لاغت حرف میزد مستقبض و بهره مند میشدند ولی این گذران عمر در وجود شاعر امکاس خوب نداشت و او را از سرودن اشعار دلربا و نعمات روح پرور باز می داشت. طبقه روشن ضمیر و منورالفکر آن عهد با استثناء عدّه قلیل بقیه توشه و بهره ای از خرمن علم و ادب نداشتند و فقط بآرایش ظواهر اوقات خود را مصروف میداشتند. در این موقع در افق امید شاعر بر سیاهی متمکن گشت و این واقعه باعث غذاب و مصائب درونی شاعر گردید توضیح اینکه لرمانتف پس از مراجعت از قفقاز در مسکو عاشق دختر خاله خود شد و این عشق تا هنگام مفارقت ادامه داشت و حتی جدائی بر التهاب عشق طرفین افزود و باجرات توان گمت که لرمانتف بهترین اشعار غائی خود را در وصف عشق این دوشیزه سروده است، اما از کسی پس از مفارقت شنید که معشوقه وی بر ترطاعت از والدین شوهر رفته است پس از شنیدن این خبر لرمانتف حالت مخصوص گرفتگی و آشفتهگی پیدا کرد و احساسات درونی و انقلاب حالات خود را غز درام «در رادر» و «پرنسس لیکوکاریا» کاملاً مجسم ساخت و چیزی نگذشت که جنبه حسادت و بخل وی بر طرف شد ولی آتش عشق شاعر هنوز زبانه میزد و نادام مرک با او همراه بوده است. لرمانتف در وصف معشوقه خود غزلهای غرا سروده است مانند: دعا - بچه - خواب - والرنک - تبرئه - بر سس ماری و بالاخره تصنیف معروف خویش را موسوم به (المیس) بنام او کرد. لرمانتف اوقات بیکار خود را صرف تالیف میکرد و آثار مهم نیز از قلم توانایش منسوب مانند: حاجی عباد - ارباب اورشا - ساشکر - درام (ماسکاراد) و (پرنسس لیکوکاریا) از این تصانیف دوتای اخیر از لحاظ معرفی عصر خود و مردمان آنعهد باعبوب و نواقص ایشان دارای اهمیت سی شایان می‌انگند. اساساً طبقه اشراف و درجه اول بطرز بورژواک نسبت لرمانتف بدین بودند و شاعری او را قبول نداشتند و معتقد بودند که این آدم از هیچ وضعی خرسند نمیشود و شخص بی‌غایده ای است از طرفی لرمانتف نیز بنوبت خویش مطابق طبیبی که داشت تمام طبقه جاهل اعیان و اشراف شهر را در اشعار بلغم خویش مورد مسخره قرار میداد و از تحقیر و تحقیف ایشان مضایقه نمیکرد

همین مناسبت همیشه از اجتماع عصر خود بر کنار و گریزان بوده و همه با از خوب شدن رنجیده و گاه مند میساخت. در سال ۱۸۳۷ هنگام مرگ سبکر سوز و اشکیار الکساندر یوشکین لرمانتف آشکارا با رجال شهر و صنایع دشمنان یوشکین مجادله نمود و در وصف مرگ یوشکین که یگانه استاد ارجمند و حامی مدبم‌المثل ری بود اشعار سوزناک و فصیح برشته نظم کشید. در این اشعار همه را کناهکار و مسبب فوت ناکهانی شاعر شهیر قلمداد کرده و یوشکین را بکلی معصوم و بی گناه معرفی نموده است، ولی بیش از نصف اهالی شهر بالزمانف موافق نبودند و حق را بجانب قابل یوشکین میدادند این امر باعث شد که لرمانتف مجدداً بر اشعار خود ۱۶ بیت دیگر بیافزاید و مخصوصاً در این اشعار اخیر بزرگان شهر را مسبب حقیقی مرگ شاعر نشان داده است. این اشعار زودی در شهر منتشر شد و حتی بدست امپراطور نیکلای اول نیز رسید و مخالفین لرمانتف که مصادر امور بودند از امپراطور تنبیه شاعر را خواستار شدند و نیکلای اول لرمانتف را به قفقاز تبعید کرد. لرمانتف در قفقاز بیش از ۶ ماه اقامت نکرد و این مدت شش ماه را در شهر یتی کورسک (بترکی میسداغ یعنی پنج کوه) بمعالجه درماتوزم خود صرف نمود. در قفقاز شاعر فکر تالیف اثر جاویدان خود (قهرمان عصر ما) افتاد و پس از مراجعت به پترزبورگ آن را بدرجا پایان رسانید قفقاز با طبیعت عجیب خود در وجود شاعر جوان تاثیر عمیق کرد و در این سرزمین تصنیف محبوب ری موسوم به (ابلیس) مورد مطالعه خود شاعر قرار گرفت و دیگر اثر مهم موسوم به (متسی ری) (متسی ری زبان گرجی معنی فرمایرداران) و (فراری) و مخصوصاً (بورودینو) برشته نظم در آورد. پس از اتمام شش ماه جدوی در اثر فذی که در دربار امپراطور روس داشت توانست بزودی وسایل برگشت و نگاه یادگار دختر خویش را فراهم سازد و لرمانتف پس از مشاهده و زیارت دقیق قفقاز را با دیگر یخته و طبیعی روانتر از آب به پترزبورگ مراجعت کرد. در این موقع نام لرمانتف سرتاسر رویه را گرفته بود و بر اهل کشور شاعری وی مسلم شد و همه بکمال و بکزبان گفتند که عد از یوشکین خک روسیه تاکنون شاعری بدین عظمت نیروانیده است و در حقیقت سخن سرئی این شاعر محدود نبوده سخن یوشکین می باشد و بقول منتقد معروف روسی (بلانسکی) لرمانتف وارث مستقیم و حقیقی اث ادبی یوشکین بوده است لرمانتف زمانی که در خود قدرت شاعری حس کرد خواست از خدمت نظم استفاده کرده کلی خود را در شاعری نماید ولی بنا بر خواهش جدوی خود در خدمت آرتش باقی ماند. در سال ۱۸۳۸ م. بهترین اثر منظوم وی که از هرجهت نخبه ادبیات روسیه است موسوم به « سرود درباره بازگشت کلانش لی آف » متنشوند و در این تالیف اسنادی خود را در مایان سراحت زبان و نصاحت بیان و آداب و اخلاق روسیان برعالمیان امت کرد لرمانتف در ۱۸۴۰ م اثر جاوید خود را (قهرمان عصر ما) بزبور چاپ آراسته در روسیه منتشر کرد و دیری نگذشت که دیوان اشعار خویش را بچاپ رسانید و بهترین نغمات دلربا و غزلیات عشقی خود را در صفحات اول آن جا داد. پس از انتشار آثار خود نام لرمانتف ورد افواه خاص و عام گشت و وجود وی نزد همه روسیان عزیز

و کرامی گشت ولی اتفاقی نابهنگام روی داد که منجر به تبعید ثانوی شاعر گشت و آن دولتی بوده که با یسروزیر محار فرانسه و دربارانت و وقوع پیوست در بهار ۱۸۴۱ م . لرمانتف در شهر یشی کورسک مقیم گشت و ایندفعه تصمیم قطعی گرفته بود از نظام استعفا دهد و فقط با ادبیات سروکار داشته باشد ولی افسوس که آخرین روز حیات وی فرا میرسید چه در همین شهر لرمانتف یکی از رفقای خوبش را که حائز درجه سرگردی بود بنا به امانت معمول بیاد سفره و استهزاء گرفته بود و حتی تصویر های خنده آوری از او ترتیب داده زبان میداد تا آنجا که سرگرد تاب شوخیهای او را نیاورد و ویرا به جنگ تن بستن دعوت کرد و در ۱ ژوئیه ۱۸۴۱ م در دامنه گوه تاشونک بقتل رسانید و ملتی را از فقدان او متاثر ساخت . بعدها جمله شاعر جناره او را از یشی کورسک بده اجدادی خویش موسوم به تارخان منتقل کرد . در محل دولت نیز يك مقبره بیاد شاعر جوان بر قرار است و روی قبرش وقایع این جنگ ثبت شده است . لرمانتف هنوز ۱۴ سال نداشت که شعر میسرود و اگر این مرگ نابهنگام که در بیست و هشتمین سال عمرش او را از یاد آورد رخ نمی داد احتمال قوی میرفت که لرمانتف در قدرت سخن و باریک فکری و ابداع تشبیهات ظریف و کنایات مستحسن از استاد عالیه مقام خود بوشکین بگذرد و بدین لحاظ خدمتی با ادبیات جهان و خصوصا با ادبیات روسی نماید که در خود قریحه سرشار و طبع روان و ذوق خارق العاده او بوده است لرمانتف ارادت مخصوصی نسبت به بایرون داشت و باسندهی چند تصنیف قیه آور وی کاملا برش ذوق و سلیقه شاعر شهیر انگلیس نوشته شده است و از این رو توان گفت که لرمانتف در تاریخ ادبیات روسیه زرگترین نماینده بایرونیزم می باشد .

چند ترانه

دی آدمم و نیامد از من کاری	و امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری	تا آمده به بودی از این بسیاری
نه در مسجد گذارندم کاردندی	نه در میخانه کاین خماریخام است
میان مسجد و میخانه راهیست	غریب عاشقم آن ره کدام است
چشمی دارم همه بر از صورت دوست	با دیده را خوش است چون دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست	یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست
	ابوحامد اوحدالدین گرمانی

شیخ الاسلام احمد جامی (متوفی ۱۳۳۲ هـ)

ذنباله صفحه ۱۰۶۰

بیشتر علاقه مند بودند و میتوانیم آنها را بعنوان علماء لغت یکدسته خاص بشمریم اگرچه خود در زمانی که میزیستند بچنین عنوانی برای خود قائل نبودند از معارف ومشهورترین این طبقه یکی: **خلیل بن احمد فراهیدی از دی یمنی** است (۱۷۰-۱۰۰) خلیل را بطوریکه ابو عبدالله محمد بن علکان غواص نیشابوری لیثی جنیدی در رساله فرهنگ نوشته و در مجالس المومنین و روضات الجنات هم یاد شده است از نژاد پادشاهان ایران و از نسل آن عده‌ای بوده که انوشیروان آنان را بیدمن فرستاد و از جهة توقف آنها در آنجا بیمنی و بانباء الاحرار (فرزندان آزادگان) معروف شدند. وی برای لغت عربی پدر لغت شمرده میشود.

خلیل دانشمندی بی نظیر و از معارف ادبای شیعی و بسیار پرهیز کار و شرافتمند بود ظاهراً اولین کسی است که در عصر اسلامی در موسیقی کتاب نوشته و عروض راوی استنباط کرده بشرحی که قصه آن معروفست. **قطرب فارسی** (۲۰۶ مرده) **اسماعیل قمی احمد سجستانی هروی**

این دانشمندان از طرف خلفای عباسی که مادر اغلب آنان ایرانی و پروردگان دست وزرا و بزرگان و استادان ایرانی بودند و وزرا و بزرگان عصر آنها که بیشتر آبهانیز ایرانی بودند تشویق میشدند.

خلفا و وزراء و بزرگان، آنها را از کوفه و بصره احضار میکردند و بمنادمت خود یا تربیت و تأدیب فرزندان خویش انتخاب میکردند و علاوه بر صلات و جوائز و راتبه های هنگفت که بآنها میدادند در احترام و اعظام آنها مبالغه بی حد می نمودند چنانکه هارون الرشید در دربار خود کرسی مخصوص برای استاد خود مقرر داشته و ادرا فرموده بود که از رعایت رسوم و آداب معموله معاف باشد و هنگام برخاستن یا وارد شدن خلیفه از جای خود قیام نکند - داستان امین و مأمون که در گذاردن کفش استاد خود (کسائی فارسی) در جلو پای او بایکدیگر رقابت میکردند معروف است - خاندان دانش پرور برمکی در تربیت و تشویق دانشمندان و مخصوصاً اهل ادب بیش از تمام طبقات بزرگان می کوشیدند و تشویق آنها و تمایل هارون بود که از علماء

و ادبا مجالس مناظره تشکیل میدافت و اینمعنی خود در تحریض اهل ذوق و استعداد بر آموختن علوم و فنون تأثیری عجیب داشت - داستان مناظره سیبویه و کسائی که در مجلس امین پسر هارون الرشید که بنفع کسائی تمام شد معروفست؛ در اثر این قبیل تشویقات، طبقات ادبا که یاد کردیم در سروصورت دادن بزبان عربی و جمع آوری کلیه آثار آن زبان و نوشتن کتابها و رسالهها در لغت و شعر و امثال و اخبار و صرف و نحو با جد و جهدی خستگی ناپذیر میکوشیدند و اگر هم دانشمندی از عرب بدربار خلافت راه می یافت بمدد ایرانیان بود.

خلاصه در نتیجه آن تشویقات بزرگان و جد و جهد دانشمندان ایرانی بود که علم نحو از صرف مجزی شد و این هر دو علم بمنتهی درجه وسعت و کمالی که ممکن بود رسید و دو دانشمند بزرگ که یکی نحو کوفیین را و دیگری نحو بصریین را با آخرین مرتبه کمال رسانیدند ظهور کردند و این دو دانشمند ایرانی نژاد که اتفاقاً هر دو از اهل فارس بوده اند یکی ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر معروف بسیبویه است که بتألیف کتاب جامع و کامل خود زبان عربی را بر پایه و بنیادی خلل ناپذیر استوار ساخت و دیگری علی بن حمزه معروف بکسائی است که در نحو کوفیین نظیر سیبویه بود در نحو بصریین و داستان مناظره این دو دانشمند منظره از رقابت ادبای کوفه و بصره را نشان میدهد. در این مناظره سیبویه بواسطه اینکه کسائی معلم هارون و پسرانش بود مغلوب گردید و بطوریکه میگویند بهمین جهت مأیوس و از شدت غم و اندوه مدقوق و در جوانی هلاک شد لیکن زمانه که عادل ترین قضات است استادی نحو را بنام او مسلم و مسجل داشت چنانکه امروز هم کسانی که در نحو و صرف تحقیقاتی میکنند قول و فتوای او را مطاع و متبع میدانند.

بالجمله از موضوع لغت دور نشویم - تمام این طبقات با اختلاف ذوق و مشرب بنفع لغت کار میکردند و روز بروز بر تعداد کلمات و اصطلاحاتی که بگرد آوردن آن مشغول بودند افزوده میشد.

ترتیب جمع لغت در ابتداء این بود که الفاظ را بر حسب معنی بدسته های

جداگانه تقسیم میکردند و هر دسته یا نوع را در رساله و مقاله یا باب و فصلی مخصوص مدون میساختند - و مؤلفانی که بدین گونه تهیه میشد غالباً اسمی مناسب که بر مندرجات کتاب یا رساله دلالت داشت مینهادند از قبیل کتاب خلق الانسان - کتاب الابل - کتاب المصادر - کتاب النوادر - کتاب غریب القرآن یا غریب الحدیث - کتاب الوحوش - کتاب القسی و الثیال - کتاب فعل و افعال و هكذا . این ترتیب تا اواخر قرن دوم معمول و متداول بود (اگرچه در قرن سوم هم گاهی باین گونه نامهای کتب لغت بر میخوریم) تا وقتی که خلیل بن احمد (۹۵ - ۱۷۰ هـ یا ۱۷۰ - ۱۰۰ هـ مطابق ۷۱۲ - ۷۷۸ م) نخستین واضع علم عروض در صدد برآمد که کتابی مشتمل بر تمام لغات عرب بترتیب حروف تهجی تألیف کند .

و کتاب العین را تألیف کرد خلیل حروف تهجی را بر حسب منخرج تلفظ آنها مرتب ساخت بدینگونه که ابتدا بحروف حلق کرده و بهمین ترتیب پیش آمده بود تا حروفی که از لب ادا میشود و سه حرف علت (وای) را بعد از همه قرار داده بود . چون باب عین مطابق این ترتیب در ابتدای کتاب واقع شده بود کتاب او بکتاب العین معروف گردید . کتاب العین در اندک زمانی اشتهار و قبولی عظیم یافت و خلیل با ایجاد و اختراع این سبک لغت نویسی از یکطرف مورد تقدیر و اعجاب دانش پژوهان و از طرف دیگر مورد رشک و رقابت همکاران خود شد و در حق او تهمت‌ها زدند و گفتند کتاب از دیگری بوده و او بنام خود کرده است و بعضی گفتند شروع کتاب از وی بوده ولی دیگری آنرا تمام نموده است لیکن محققین تمام این سخنان را که ناشی از غرض و حسد بود مردود داشتند و افتخار ابتکار طریقه لغت نویسی که تا با امروز معمول و متبع است نصیب خلیل بن احمد گردید و قرن دوم هجری هنگامی خاتمه یافت که این دانشمند باهوش و ذکاء نخستین پایه اساسی فن لغت را گذارده و آسان ترین راه جمع و تدوین لغات را برای استفاده آیندگان کشف کرده بود .

این نکته را ناگفته نمیگذارم که خلیل لغت را مانند هنود که لغت سانسکریت را از حروف حلق ضبط کرده اند ضبط نموده و مثل اینست که از آنها تقلید کرده است

قرن سوم هجری

در این قرن علمای نحو و صرف که بحد کمال رسید بودند، کارشان شرح و تلخیص مؤلفات سابقین یا تغییر ترتیب ابواب و فصول آنها بود، لیکن علمای لغت هنوز کار داشتند و برای زبان عربی با همه زحمات سابقین فرهنگ جامعی که از هر حیث بی عیب باشد، تدوین نشده بود. بهترین مرجع محصلین و طلاب ادب کتاب العین خلیل و پس از آن مؤلفات دانشمندان قرن گذشته و معاصر بود. ادبای این قرن سه دسته تقسیم میشوند:

دسته اول: کسانی که ادب را بدان معنی که در قرن سابق داشت تعقیب

میکردند و شماره آنها رو بنقصان بود و از آن جمله اند: **ابو عبید قاسم بن سلام** (۲۲۳ مرده) **جرمی نحوی اصفهانی** (۲۲۵ مرده) صاحب کتاب فرخ که از علماء بزرگ لغت و نحو و اخبار بوده و مبرد از او مدح کرده است.

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۲۵۵ هـ مطابق ۸۶۹ م مرده).

ابو محلم شیبانی فارسی اهوازی (در ۲۴۵ یا ۲۴۸ هـ مرده است) خطیب بغدادی وی را از ائمه متقدمین لغت و ادب دانسته است، وی مکرر بصره و کوفه و مکه در طلب حدیث و در پی تحصیل لغت بیادیه رفته و بدین منظور مدتها در بادیه بسر برده و زیرین بکار و ثعلب و مبرد از او روایت کرده اند، علاوه بر فضائل علمی و ادبی از معبرین عهد خویش بوده است کتاب خلق الانسان و غیره از وی میباشد ابو محلم در فارس متولد و اصلاً ایرانی و در ولاء منتسب بینی سعد که بطنی از قبیله شیبانی است میباشد و این جهت شیبانی نسبت یافته است، ابن سکیت اهوازی، ایرانی بودن وی را تصریح کرده است. ابن الندیم وی را داناترین مردم در شعر و لغت شمرده است ابن النجار عسکری (عسکر مکرمی خوزستانی) نیز فضائل وی را بیان کرده بهر حال وی شاعر و لغت دان و فرهنگ نویس بزرگی بوده است، **ابو سعید سکری** (۲۷۵ مرده) **ابن قتیبه دینوری** (۲۷۶ مرده) صاحب کتب بسیار که اغلب آنها خوشبختانه در دسترس فضالاست و بچاب رسیده. **ابن ابی الدنيا** (۲۸۱ مرده) **ابن المعتز**

(۲۹۶ مرده) **قدامة بن جعفر** (۳۱۰ مرده) صاحب کتاب الخراج و غیره (کتاب الخراج قسمتی از آن که باقی مانده ضمن مسالك الممالک ابن خردادبه چاپ شده است) و **شاء** (اواخر قرن سوم مرده) **مرزبان** صاحب کتاب اخبار النحویین، که مؤلفات آنها مشتمل بر فرایند لغوی نیز هست.

دسته دوم: نحویین که بیشتر اشتغالشان بعلم نحو و صرف بود لیکن در لغت هم افادات میکردند و بلکه کتابهای سودمند مینوشتند و از آن جمله اند **اخفش بلخی** (۲۱۵ یا ۲۲۱ مرده) که اخفش میانی است و باخفش مطلق مشهور و از شاگردان خلیل و سیبویه بوده است. **ابن السکیت دورقی اهوازی** (۱۸۶ - ۲۴۴ هـ مطابق با ۸۰۳ - ۸۵۹ م.) (در ۲۴۴ یا ۲۴۶ هجری در اثر آزاری که خلیفه تبه کار عباسی متوکل بن دانشمند بزرگوار ایرانی نموده در گذشته است) وی اصلاً اهل دورق خوزستان است که جمعی از معارف شیعه (مانند خاندان مهزیار) و مردان دانشمند از آنجا برخاسته است (شادگان کنونی همان دورق است) **ابن السکیت** از اعظم رجال و بزرگان دانشمندان این قرن است و کتب عامه و خاصه از فضائل وی مشحون و در هر فن (تقریباً) کتاب تألیف کرده، تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق از تألیفات وی میباشد. **ابوالهیثم رازی** صاحب کتاب مجرد اللغة. **ابوجعفر محمد بن رستم یزدبان طبری** صاحب غریب الحدیث، **ابوبشر بندنیجی** از دهقان زادگان و نژادگان ایرانی و از شعرا و دانشمندان معروف و از بزرگان علم نحو و صاحب تألیفات است. **ابوعثمان مازنی** (۲۴۹ مرده) **ابوالعباس ثعلب** صاحب کتاب فصیح که از موالی بوده (۲۹۱ هـ مرده) **ابوالحسن استرآبادی** (۵۱۶ مرده) که از معارف دانشمندان قرن پنجم هجری است بواسطه زیاد درس دادن این کتاب بفصیحی مشهور شد و فصیحی پس از خطیب تبریزی در مدرسه نظامیه بغداد بجای او استاد شد. بعد که فهمیدند وی شیعی است از وی پرسیدند انکار نکرد عذر وی را خواستند و بجای وی جو الیقی را انتخاب کردند. **احمد دیلمی** (در ۲۷۳ یا ۲۷۸ مرده) صاحب کتاب مقصور و ممدود و کتب بسیار دیگر. **ابواسحاق زجاج** (در ۳۱۰ یا ۳۱۱ مرده) **ابن خیاط**

سمرقندی (۳۲۰ مرده) صاحب معانی القرآن، مرغی از شاگردان زجاج صاحب کتاب شواهد سیبویه و غیره، ابن درید (۳۲۱ مرده) ابن درید سالها در فارس ساکن بود و جزء کارداران دولتی بود. **توزی فارسی**.

از خصائص این قرن شدت یافتن رقابت کوفین و بصرین و زیاد شدن اختلافات آنها در مسائل ادبی است و دیگر بوجود آمدن علم بدیع است که در یکرمان عبدالله بن المعتز و قدامة بن جعفر هر دو بدان متوجه شدند و هر کدام صنایعی چند را استخراج و تدوین کردند که شرح آن در نزد ادبا مشهور و در کتب مضبوط است.

دسته سوم: علمای لغت که بیشتر هم خود را در تکمیل فن لغت نویسی و استقصاء کلمات و الفاظ و اصطلاحات عربی و معانی مختلفه هریک مصروف میداشتند و از مشاهیر این گروهند: **ابن الاعرابی ایرانی** (۷۷۰ - ۸۴۸ م) از مولی بنی هاشم و از اکابر ائمه لغت بوده و در ۲۳۱ هـ مرده است و وی همانکسی است که سالی ۳۰۰ دینار از اسحاق ارجانی فارسی مستمری داشته و اسحاق را مدح گفته است (مؤلف اسماء الخیل و انسابها) **ابو عمرو هروی** (۲۵۵ هـ مرده) **ابو حاتم سجستانی** (۲۵۵ هـ مرده) مؤلف کتاب الحشرات و کتاب الوحوش و امثال آن **ابو العباس برید** (۲۱۰ - ۲۸۵ هـ مطابق ۸۲۶ - ۸۹۸ م) صاحب کتاب الکامل. **مفضل بن سالمه** نویسنده کتاب الفاخر در لغت و کتاب العود و الملاهی (اواخر قرن سوم هجری مرده است) **کرمانی ملقب بوراق** صاحب کتاب و جز در نحو و جامع در لغت و کتاب ما اغفله الخلیل فی العین و غیره بوده است.

از ابن دانشمندان ابو عمرو هروی قدمی در پیروی خلیل بن احمد برداشته و بطوریکه در اخبارش نوشته اند فرهنگی بترتیب حروف تألیف کرده است. ابو عمرو در ترتیب حروف طریقه ای غیر از طریقه خلیل اتخاذ کرده و کتاب او بحرف جیم شروع میشد بدین جهت آن را کتاب الجیم یاد کرده اند لیکن نسخه این کتاب مناسفانه گویا از بین رفته است.

بی مورد نیست که در اینجا یادآور شوم که گروهی کتاب الجیم را با ابو عمرو شیبانی معروف بابن الاحمر که قبلاً یاد شد نیز نسبت داده اند کتاب اللغات او بکتاب

الحروف و کتاب الجیم نیز معروف بوده، با اینکه ابن خلکان این نسبت را تصریح کرده مؤلف بزرگوار روضات الجنات مینویسد در نسبت کتاب الجیم بشینیانی اشتباه کرده اند و مؤلف کتاب الجیم همان ابو عمر و هروی است که مردی بود، حسود و در حیات وی نسخه‌ای از آن برداشته نشد از این جهت پس از مرگ وی آن کتاب جز کمی از آن گم شد، سیوطی هم همین طور در بغیه میگوید. بهر حال کتاب الجیم را بنضربن شمیم نیز نسبت داده اند و مؤلف آن مورد اختلاف است ولی بیشتر به هروی نسبت داده شده است.

در این قرن بواسطه رواج صنایع لفظی در منشآت، فن لغت‌شناسی **قرن چهارم هجری**

بیش از پیش مورد مراجعه و احتیاج بود و مترسلین بزرگ از قبیل: **ابن العمید** (۳۶۰ هـ مرده) **ابوبکر خوارزمی** (۳۸۳ هـ مرده) صاحب رسائل مشهور که خواهر زاده طبری مورخ معروف بوده است **ابو اسحاق صابی** (۳۸۴ هـ مرده) **صاحب بن عباد** صاحب محیط اللغة که در هفت مجلد بوده تا ۱۱۱۷ هجری آن کتاب در ایران موجود و در دسترس مترجم قاموس (ترجمان اللغة) بود، و ظاهراً اخیراً این گنجینه نفیس در اصفهان نیز پیدا شده است (۳۲۶-۳۸۵ هـ مطابق ۹۳۹-۹۹۶ م) **ابو یحیی زمان همدمی** (۳۹۸ هـ مرده) **قابوس و شه‌میر** زیاری (۴۰۳ هـ مرده) خود از عوامل تکمیل فن لغت بودند و شیوه و اسلوبی که هر یک در نویسندگی اختیار کرده بودند پیروان و مقلدین را بر تنوع لغات و اصطلاحات عرب تحریر میگردانید اغلب احتیاج خود را بفرهنگی جامع تر و کاملتر و سهل‌التناول تراز کتاب العین احساس میکردند و شاید همین معنی صاحب بن عباد را بر تألیف لغت جامع خود که بنام محیط نوشته شده بود تشویق کرده باشد. در این عصر نحویین از لغویین جدا شده و دو صنف مختلف تشکیل داده بودند و با وجود این بواسطه کمال ارتباط و انصالی که این دو فن بیکدیگر دارند، هر یک از این دو طبقه بنفع طبقه دیگر نیز کار میکردند و فی‌المثل نحویین در لغت و لغویین در نحو تألیفات یا افادات مینمودند (بعضی از نجات این قرن اشخاص ذیلند:

ابن درستویه فارسی‌فسانی (۳۴۷-۲۵۸ هـ) از شاگردان ابن قتیبه و میرد است

وفن ادب را از آنها تعلیم گرفته . وی از اناظم رجال ادب ونحوو لغت میباشد کتب بسیار در لغت ونحو و ادب و غیره در افعال جودت و اتقان دارا بوده وتصنیفاتی نیز در نقد کتب سابقین خود مانند خلیل و ثعلب داشته و از جمله کتب وی اخبار النحویین بوده است .

ابوزید بلخی (۴۲۲ هـ) وی از بزرگان ودانشمندان لغت عرب وحديث و فلسفه است و کتب بسیار در لغت و غیره دارد . **ابن ولاد** (۳۳۲ هـ مرده - مقصور و ممدود او جنبه لغوی دارد) **ابوجعفر نجاس** . (۳۳۸ هـ مرده - او معلقات سبع را شرح کرده و بنام معانی القرآن کتابی تألیف نموده است .) **ابوالقاسم زجاج** صاحب امالی در لغت (۳۳۹ هـ مرد) **ابوسید سهرافی** فارسی (صاحب کتب بسیار در نحو ۳۶۸ هـ مرده)

ابوعلی فارسی (قبل از ۳۷۰ مرده) **ابن خالویه** نحوی لغوی ۵۵۰ هـ - این مؤلف کتاب الاشتقاق و کتاب الاسد و غیره - وی از بزرگان ائمه نحو و لغت و ادب و با متنبی شاعر مشهور عرب مباحثاتی داشته و در ۳۷۰ هـ مرده است **ابوبکر زبیدی** (۳۷۹ هـ مرده مختصر کننده کتاب العین که باز نام او را خواهیم برد . **ابن سهر اشرف** : (۳۸۵ - ۳۳۰ هـ) **ابومحمد اصفهانی** صاحب کتاب تقویم الاسمه . **ابن جنبه** مؤلف الخصایص در لغت (۳۹۲ هـ مرده) . عده ای از فضلا ی این قرن هم فن ادب را بمفهوم سابق تعقیب و در آن تألیفات و تحقیقات میکردند از قبیل : **ابن عبدربه قرطبی** (۳۲۸ هـ مرده)

مؤلف عقد الفرید ، **ابوالفرج اصفهانی** صاحب اغانی (۳۵۶ هـ مرده) **ابن هلال** عسکری مؤلف جوهرة الامثال (۳۹۵ هـ مرده) . اما علمای لغت این قرن هم عده آنها بیشتر و هم آثار آنها مهمتر و جامعتر از دو قرن گذشته است و سبب این امر بطوریکه از قرائن و امارات معلوم میشود اقبال و توجهی بوده است که مردم بفن ترسل و انشاء - آنهم بسبکی که در این قرن معمول شده بود (بدایع نگاری) داشته اند ، و بهترین مشوق آنها وجود استادانی از قبیل **ابن العمید** و **صاحب وصابی** و **ابوبکر خوارزمی** رده است که در سایه نویسندگی دارای اشتهار و بعضی آنها صاحب جاه و مقام و عظمت و قنندار

شده بودند. و بهر حال علمای معروف لغت در این عصر عبارتند از:

این درید (۳۲۱ مرده) مؤلف جمهره، عبدالرحمن همدانی (۳۲۷ هـ مرده) گرد آورنده اللفظ الکتابیه، ابوعلی قالی مؤلف «بارع» در لغت که جز او راق معدودی از آن نمانده است. ابومنصور زهری هروی صاحب کتاب تهذیب اللغة (۳۷۰ مرده) ابوبکر زبیدی تلخیص کننده کتاب العین - صاحب بن عباد تألیف کننده محیط اللغة در هفت مجلد که تا ۱۱۱۷ هجری قمری موجود و در دسترس فضلا بود. (۳۲۹ - ۳۹۰ هـ مطابق ۹۴۱ - ۱۰۰۱ م) جوهری فارابی (۳۹۸ هـ مرده) مؤلف صحاح اللغة.

از کتبی که نام بردیم جمهره و مختصر العین و تهذیب بترتیب کتاب العین خلیل و بارع و مجمل اللغة و صحاح اللغة بترتیب حروف معجم یعنی همان ترتیبی است که در این عصر متبع و معمول می باشد، و در حقیقت این سه مؤلف بزرگ در اصلاح فرهنگ عربی قدمی تازه برداشته و ترتیباتی که کار را بر مراجعه کنندگان دشوار می ساخت موقوف ساختند - بی مناسبت ننیدانم که این نکته را عرض نمایم که: جوهری اول کسی است که ترتیب الفاظ را بر آخر کلمات در کتاب (تاج اللغة و صحاح العربیه) که بیشتر بهمان صحاح معروفست گذارده - کالترین این سه فرهنگ محیط صاحب بن عباد و معتبرترین آنها صحاح است که گویند مؤلف آن شخصاً در دیار مضر گردش کرده و با اعراب بادیه معاشرت و صحت مندرجات فرهنگ خود را تحصیل کرده است.

در این قرن و قرنهای بعد دیگر محتاج نیستیم که فضلا و ادبا قرن پنجم هجری را بعنوان نجات و لغویین و ادبا از هم جدا کنیم و فقط بذکر فضائی که کتابی قابل توجه در لغت نوشته اند اکتفا میکنیم. معروفترین آن فضلا اشخاص ذیلند:

ابویقوب بن خورزاد نجیره فارسی (۴۲۳ مرده) صاحب کتاب اخبار النحویین و غیره وی از خاندانی بوده که گروهی فضلا از میانه آنان بیرون آمده

و ه. ه در فن لغت. هر بوده اند **ثعالبی نیشابوری** مؤلف فقه اللغه و کتب مهم دیگر (۴۲۹ ه. مرده) **ابن دوست خراسانی** از اعیان ائمهٔ دب عربی در خراسان بوده است وی از شاگردان جوهری بوده و راجدی از وی اخذ لغت کرده است (در ۴۳۱ ه. مطابق ۱۰۴۰ م مرده است) **ابن سیمده** (۴۲۸ ه. مرده) (مؤلف دو کتاب محکم و مخصوص که بهترین کتاب لغت این قرن بشمار میرود) لغات محکم بترتیب کتاب العین خلیل و لغات مخصوص بترتیب مفهوم و معانی کلمات بر روش فقه المغهٔ ثعالبی تدوین شده است. کتاب محکم بصحت و متانت مندرجات ممتاز است و مؤلف آن در ضبط لغات و معانی آنها دقت بسیار کرده و شراهد را از موقوف تربین مأخذهای شعری گرفته است و فیروز آبادی در تألیف قاموس و مخصوصاً آن فرهنگ مفصل خود هم که در ابتدا تألیف کرده بدین کتاب نظر داشته و آنرا معتمد شمرده است. **راشپ اصفهانی** (۵۰۲ ه. مرده) مؤلف مفردات القرآن که بعضی مفردات الفاظ القرآن ضبط کرده اند و صاحب محاضرات الازیاء و محاورات الشعراء و البلغاء و کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه و غیره. بعضی فضلا و ادبای این عصر (از قبیل **ابو العلاء معری** فیلسوف و ادیب لغوی مشهور - ۴۴۹ ه. مرده) بر اشعار و آثار عربی شرحها نوشته اند و از این قبیل شرحها استفاده بسیار میشود مانند : شرح حماسه تالیف **خطیب تپوریزی** (خطیب از فحول فنون ادب و ائمهٔ لغت عرب بوده و کتب بسیار در ادب و نحو و لغت و تفسیر و غیره دارد وی در ۲۸ جمادی الاخری سنهٔ ۵۰۲ ه. بمرض فجأة درگذشته شرح حماسه ا. در عرض پنجده سال چهار مرتبه در اروپا و هند و مصر چاپ شده و بهترین چاپ آن نسخه ایست که فرایتاغ معروف آلمانی دوبار آن را با ترجمهٔ لاتینی و فهرست کامل (۴ جلد) در بلدهٔ بون بچاپ رسانده - دانشمندان آذربایجان) و شرح، هلقات تالیف زوزفر (۴۸۶ ه. مرده)

مطبوعات تازه

کتاب کنز الحکمه

ترجمه از تاریخ الحکماء شهر زوری

ترجمهٔ آقای ضیاء الدین دری مدرس معقول

دانشمندان بزرگ اسلامی که خوشبختانه از میان ایشان غالبه با ایرانیانست درجهٔ انحاء علوم رنج برده و در اکثر شعب علمی از خود یادگارهای گرانها گذاشته اند و